

قلعه اختیار الدین یا قلنگاه
دانشمند بهادر

سلطان محمود غازان در یازده شوال ۷۰۳
در گذشت و سلطان محمد خدا بنده معروف

به او لجایتو (آمر زبده) بلافاصله درهما نسال به تخت سلطنت جلوس
کرد چون از ناحیت ملك فخرالدین هراسان به دازینر و بر اینی
نام او نوشت و بدربار خویش برای اظهار فرمانبرداری دعوتش کرد.
و قتیله فرستاده وی بدربار هرات رسید و بر اینی او را به ملك فخرالدین
تسلیم کرد ملك او را گرامی داشت ولی از رفتن خود بدر بار او لجایتو
امتناع ورزیده دعوتش را رد کرد.

و قتیله که از لجایتو دعوتش از طرف ملك فخرالدین رد شد سخت بر آشفت
و از گذشته هم چندان دل خوش نداشت و دانست که زما مدار هرات
هرگز در مقام بل او کردن نمی نهد بلکه ادعای استقلال میکنند. ازینر و
در صدد انتقام برآمد. و در سال ۷۵۶ امیر دانشمند بهادر را که یکی
از مردان مبارز و جنگجوی بود باده هزار سوار ما مور گردانید که
به هرات و دو ملك فخرالدین را بانگ و دربان امیر کرده بدر بار
حاضر گرداند. دانشمند بهادر پس از طی طریق با سپاهیان خود به قرب
شهر هرات فرود آمدند و طوطی ملك بلا دهند و جاق را بر رسم رسالت بدر بار
ملك فخرالدین گسیل داشت که به ملك فخرالدین گویند تا نکو دربان را
تسلیم کند و اگر پیغام وی مورد قبول قرار نگیرد آنگاه آماده نبرد باشد.

پیغام دانشمند بهادر ملك فخرالدین را در غضب آورد و پاسخ سختی داد که دانشمند
بهادر در اثر آن به تهیه لشکر و ساز و برگ جنگ برآمده (۱) و با نفور قاصدانی
بسوی فراه، قله گاه، دره اسفزا و سایر مناطق فرستاده و حکام آن مناطق
را با اصرار و ابرام زیاد بیاری خویش فراخواند و دیری نگذشت که
ملك جلال الدین فراه امیر عمر دره جمال قاضی ملك قطب الدین اسفزار
ملك قطب الدین بولک و امیر رکن الدین از اب هر کدام با لشکری به

۱- به ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو ص ۲۰-۲۱-ج ۲ تهران مراجعه شود

اردوی او پوستند و در نتیجه دانشمند بهادر به محاصره هرات و نبرد مصمم
گردید بالاخص مولانا و جیه الدین نسفی که در آن اثنا ملازم او بود و پیرا
به محاصره هرات و نبرد ملک فخرالدین بیش از پیش ترغیب میکرد و برای آنکه
دانشمند بهادر زود تر به فتح هرات موفق شود بدو مشورت داد که شهر را
در محاصره اقتصادی گرفته راهای که از خارج به شهر می پیوست همه را
مراقبت کند که کسی غله و خوراک بدانجا برده نتواند تا مردم هرات دچار
مضیقه گردیده خود بخود تسلیم شوند دانشمند بهادر مشورت آن دانشمند
خائن را پذیرفته در تمام راهها پاسها نان گمارید تا کسی در درون شهر غله و خود را که
وارد نکند. در اثر این عمل ناخواسته مردم هرات دچار فشار اقتصادی
شدند و از آن طرف ملک فخرالدین نیز ساز و برگ نبرد را مهیا ساخته و چند
بار با سپاهیان خود بر لشکر دانشمند بهادر شبخون زدند و مردان بسیاری را
بقتل رسانیدند.

دانشمند بها در چون از جنگ نتیجه گرفته نتوانست و به فتح شهر موفق نیامد
بناچار به صلح تن داد و شیخ قطب الحق ولدین چشتی را بر رسم رسالت
و صلح به نزد ملک فخرالدین فرستاد و بواسیله آن مرد عارف از
ملک فخرالدین خواهش کرد که برای استرضای او اجابت موقتاً شهر هرات
را ترک گوید و به قعله امان پناه برود ملک فخرالدین در اثر اصلاح شیخ
برای حفظ جان هموطنان بصلح راضی شد و حاضر گردید که هرات را
موقتاً به دانشمند بهادر واگذارد.

روزیکه ملک فخرالدین میخواست هرات را به قصد قعله امان گره
ترک گوید جمال الدین محمد سام را که یکتن از سرداران لایق و سلجشور در
بارش بود نزد خود خواست او را به حفظ قعله اختیارالدین مأمور گردانید
و ضمناً به او دستور داد که به هیچ صورت از قعله خارج نشود و آنرا
در اختیار دانشمند بهادر نگذارد. و شمشیر خود را بدو بخشید. ساکنان قعله

و ا به فرما نبرداری او امر کرد و بدو گفت که هر کس از ساکنان قلعه و شهر
از امرش سرپیچد ویرا بضر ب شمشیر از پای در آورد و خود در شب نگاه
آنروز با جمع کثیری از یاران خود و لاغری فرزند دانشمند بهادر بسوی
قلعه امان گوه رهسپار گردید و ثلثی از شب گذشته بود که در آنجا
وارد شد.

دانشمند بهادر در قتلگاه وقتیکه ملک فخرالدین از هرات خارج

شد دانشمند بهادر با سپاهیان خویش داخل
گردید و شهر را در تصرف خود در آورد آنگاه طوطک بلا را به نزد
محمد سام فرمانده قلعه اختیارالدین فرستاد و او را به اطاعت خویش فرا
خواند محمد سام از قبول فرمانبرداری او امتناع ورزید و پاسخ تندی در
زبان راند در این اثنا دانشمند بهادر میخواست که قلعه را محاصره کند
اما در اثر مشوره مولانا وجیه الدین نسفی از رأی خود منصرف گردید
و خواهجه چشتی را با طوطک بلا بخدمت ملک فخرالدین فرستاد تا او معمه
سام را به اطاعت وی مأمور گرداند هنگامیکه فرستادگان دانشمند بهادر
بمحضور ملک رسیدند و پیغام او را به ملک گفتند ملک در اثر اصرار ایشان
نامه ای به محمد سام نوشت تا دانشمند بهادر را در اندرون قلعه بگذارد.

رو بهمرفته وقتیکه نامه ای ملک فخرالدین را به محمد سام رسانیدند وی
برای آمدن دانشمند بهادر در قلعه حاضر شد اینک داستان رفتن دانشمند
را به قلعه اختیارالدین بهتر است از زبان مورخ معروف حافظ ابهر
بشنویم بعد از آن (دانشمند بهادر) در خلوت پسران
خود دطفای و لاغری را گفت که شما و نیالنگین مترصد باشید و چشم هوش
سوی من دارید هر گاه که من در حصار کمان خود از سلاح دار طلب
دارم شما جلال الدین محمد سام و طائفه که ملازم او باشند بگیرند
ایشان گفتند فرمان برداریم چون بر این مقرر گردانیدند دانشمند بهادر

سوار شد ... چون دو ساعت از روز بگذشت با صد و هشتاد سوار از سفدران
و نام داران خدم بحصار در آمد جمال الدین محمد پیش دوید و شرایط تعظیم
و تکریم بجای آورد، دانشمند بهادر از سر غضب بانگ بر زد که تا زینک
بوالفضول بچه دلیری و تمکن بیش من نیامدی، مالک تو با همه ابهت و جلالت
و عظمت از سخن من نمرد نجست و حکم بادشاه دل او لجایتو سلطان را بجان
انقیاد و امتثال واجب شمرد و بر مراد و ماراب و امرای سبارفت با چند تا زینک
مجول تو بجه جز مغرور شده و بناه بدین حصار آورده و خود را در ملک
منازغان بادشاه جهان منخرط گردانیده میخواستی بفرمایم که به زخم تیغ
دمار از نهاد تو برارند و این حصار را باروی زمین برابر کند، چون ازین نوع
غلظتی ظاهر کرد جمال الدین محمد سام گمت ای خداوند من بدان واسطه
بخدمت امیر نیامدم که مرا ملک فخر الدین سو گوید داده است که ازین
حصار بیرون مرو و بر رای امیر مخفی نباشد که خدمت خدم و ماموران
آنست که سراز او امر و نواهی من خودمان تمام بدو تاجان دارند از امثله و احکام
ایشان تجنب نجویند پیمان ولی نعمت خود نشکنند، دانشمند بهادر را تمهید
عذر او مقبول افتاد او را بیش خوانند و در کنار گرفت و فرمود که ترا فرزند
خواندم و گناه تو عفو کردم و از برای دولت سلطان اولجایتو قلم
صفح بر جریده عصیان تو کشیدم، جمال الدین محمد سام شرایط خضوع و تخشع
مجدد گردانید، دانشمند بهادر بان سواران براند چون بمیان حصار رسید
پیاپی ده کشت بریندست او مولانا وجیه الدین و بطرف دیگر کرای طغایتو قاف
که همان روز به راه رسیده بود و بر لیغ آورده از طرف اولجایتو سلطان
که الغ بیک بیچ هرات باشد جمال الدین محمد سام چند جامه نخ قیمتی بکسترد
تا دانشمند بهادر بای بر آن نهاده بسوی در بالا رود ... و محمد سام
با نسو کران خود یقین کرده بود که جرن دانشمند بهادر
از نردبام یا بهادر بالا گذارد و نزدیک در آمد که او آنجا به انعام رسانند

بود که با ردیگر ندای مخالفت از حلقوم شهزاده محمود از سر حد ات
 غر بی بلند شد. پیشتر دیدیم که شهزاده محمود در مقابله با لوای شهزاده
 قیصر پسر زما نشاء شکست خورد و بطرف (قاین و کماشان) رفت. تفصیل
 این وقایع چنین است که شهزاده محمود دو پسرش که مران و برادرش
 غیر و زالدین بعد از اینکه خویش را به مشهد رسانیدند بنا گذاشتند
 که به شاه قاجار فتحعلیشاه پسر آقا محمد شاه توسل جویند. چون کار
 پیردازان انگلیسی بخصوص مهدی علیخان با فعالیت های خود عمال
 دربار قاجاری را بقدری که فی تحریک نموده بود، فتحعلیشاه آرزوی ازین
 بهترنداشت که از شهزادگان سدوزائی استفاده کند. شاه قاجار هم
 به نو به خود تصور کرده بود که با مدد خله در امور مملکت مجاور
 و تضعیف مانع شاه کاری به مفاد خود و کشور خود انجام خواهد داد
 ولی او هم اشتباه کرده بود زیرا با مدد اخله در امور افغانستان
 و تحریک شهزادگان در حقیقت راه توسعه نفوذ استعمار فرنگی را در هندو در خلیج
 فارس وسعت داده افغانستان و بیشتر از آن خود ایران را مورد تهدید قرار میداد.
 بساری فتحعلیشاه در رمضان ۱۲۱۲ شهزادگان
 سدوزائی محمود و کما مران و غیره روز اندین راد و طهران پذیرفت
 و با توصیه های کتبی زمینه استقرار ایشان را (در طبس) و (قاین) فراهم
 کرد ولی مقصود ازین استقرار این نبود که شهزادگان افغانی در
 گوشه های راحت شوند، بلکه از روی هدایاتی که فتحعلیشاه به امیر علیخان
 عرب و میر حسین خان و مصطفی خان خوانین (نرنبز) و (طبس) و (کماشان)
 داد واضح معلوم میشود که میخواست به کمک ایشان شهزاده فراری
 و پناه گزین افغانی را علیه سلطنت مرگزی سدوزائی اغواء کند چنانچه
 شهزاده محمود به دستگیری ایشان موفق شد که ازین راه فراره
 آورد و بعد از اشغال اینجا بقصد هرات طرف سبزوار (شیندند) حرکت
 کنند شهزاده قیصر که مترصد او ضاع بود طبیعی بود موضوع را فوری ذریعه

مکاتب و سوارن چپر به پدرش به پنجاب اطلاع داد و خود باسر دار
 محمدزما نخان مشاور خود برای دفاع هرات برآمد و در حوالی سبزوار
 هر دو قوا بهم مقابل شدند در نتیجه شهزاده قیصر در بر خورد اول شکست خورد
 و به هرات برگشت و خویش را در حصار شهر حصارى ساخت سردار محمد
 زمان خان که سقوط شهر را قریب الوقوع میدانست حيله نى اندیشید
 مکتوب ساختگی از طرف بعضی از عناصر طرفدار بنام امر شیر علیخان
 و حسن خان رؤسای قاین و طبس که از طرف شاه ایران مامور کما
 رسائی به شهزاده محمود بودند مبنی به دستگیری اخیر اذکر فرستاد
 و قاصد را با وضع مصنوعی به چنگک شهزاده محمود دافنگند. محمود که از
 متن مکتوب آگاه شد ترسیده باسر و برادرانش کامران و فیروز الدین
 در تاریکی شب بطرف فراره و پوزمه کبوتر غار عقب نشست و از آنجا این دو
 نفر را نزد فتح علیشاه قاجار فرستاد و خود راه بخارا پیش گرفت
 زمان خان مشاور شهزاده قیصر به روسای قاینی و طبس و قوای ایشان که
 در اطراف شهر هرات بودند حمله سختی نموده بسیاری ایشان را شکست
 و بقیه را به عقب نشینی بصر ف قاین مجبور گردانید.

زمان شاه که در اثر دریافت مکتوب تیب پسرش شهزاده قیصر فوری از
 لاهور به کابل برگشته بود و به عزم هرات در راه بود وقتی به شهر
 مذکور واصل شد که باردیگر قضیه تهدید برادرش محمد دو اغوا کنندگان
 او حل شده و خودش نزد شاه مراد بیگ امیر بخارا پناهنده شده
 بود. شاه سدوزائی فوراً ملا عبدالحق خان را با منشوری به بخارا فرستاد
 و به شاه مراد بیگ نوشت که شهزاده محمود را تسلیم دهد و یا از خاک
 خود اخراج کند. محمود در نتیجه به بها نه ادای حج از بخارا برآمد
 ولی از راه اورگنج بار دیگر خویش را به طهران به دربار فتح علیشاه
 رسانید.

* * *

شاه سدوزائی بار دیگر مانند سال ۱۲۱۱ ق مطابق ۱۷۹۷ م که شش
گذشت چند ماهی در هرات گذرانیده مشغول انتظام امور گردید
و مجدداً شهزاده قیصر را بسمت حکمران ولایت مقرر ساخت و به سردار
محمد زمانخان در مقابل حسن تدبیر و خدمت گزاریش عنایات زیاد نمود.
چون به اساسیکه مکرر خاطر نشان ساختیم جریان وقایع و یا بهتر بگوئیم
اختراع حوادث به اشارة همان دست غیر مرئی بود که از هزاران کیلومتر
روی صحنه هند و افغانستان و ایران در آمده بود و مانند چکش
ضربات آن متناوباً بر فرق خراسان و پنجاب میخورد. در موقعیکه زما
نشا در هرات بود آواز ضربه از لاهور بلند شد در حالیکه دست قاجار در طهران
مصروف نوازش سر و صورت شهزاده محمود بود. دست عمال کمپنی هند شرقی
یا حالاً صریح تر بگوئیم دست (لارد و سلی) به ریش و بروت مهابت سنگ
در پنجاب بازی میکرد و بار دیگر سکه ها را به بغی و جسارت تحریک میکرد
مهابت سنگه که حین ظهور زمانشا در ۱۲۱۲ در پنجاب از ترس قوای
سلطنتی به کوهی (سوالک) فرار نموده بود شاه و دند به قوای پادشاهی
رادور دیده از کوه به مرکز پنجاب حمله کرد و احمد خان بارگزائی
حاکم افغانی لاهور را بقتل رسانید. این خبر چون صاعقه مشاعر زمانشا
را تکان داد. پسر خویش پسر آده قیصر را که سابقاً در هرات
گذاشت و امیر افضل خان بن مدد خان اسحق زائی را به نیابت او مقرر نمود
و خود شاه با زمان خان بن حاجی کریم داد خان به بامیان از راه
مستقیم هزاره جات و بامیان در ۱۲ روز خویش را به کابل رسانید و بعد از
اخذ ترتیبات فری نظامی بطرف پشاور حرکت کرد. زمان شاه بتاریخ ۱۲
اکتوبر ۱۷۹۷ از پشاور راه لاهور پیش گرفت. سکه ها با همه شور شهبائی
که بر پا کرده بودند مخالفت جدی نتوانستند و بزرگترین مظا هر
مخالفت آنها اعرام دسته پنجهزار نفری در یکی از قلعه های جیلیم بود که
از آنها کاری ساخته نشد و شاه افغن به سیر طبیعی قوای خود به لاهور رسید.

زمان شاه حسین اقامت در لاهور میخواست در باب اداره سکه ها و استقرار امنیت بادوامی در ولایت پنجاب مطالعات خوب تری کنند، چون سکه ها دسته های علیحده و روسا و راجاهای متعددی داشتند و مخالفت های ذات البینی آنها هم باعث اضطراب ولایت پنجاب شده بود شاه مصمم شد که به سکه ها اعتمادی نشان داده بکنفراز خود راجاهای ایشان را که مرد با کفایت تر بود و با مهابت سنگ هم مخالفت هائی داشت بحکومت لاهور و پنجاب تعیین کند. شبهه ئی نیست که زمان شاه با اخذ این تصمیم کار خوبی کرد و به سکه های پنجاب اعتماد نشان داد و احتمال هم داشت که این رویه مرئس افتد ولی يك نکته را شاه خوب احساس نکرده بود و آن همان وجود دست مخفی دستگاه استعماری بود که عامل حقیقی اغوای سکه ها و راجاهای ایشان محسوب میشد. نایل شدن رنجیت سنگ بحکومت لاهور اعطای مرکزیتی بود به سکه ها که بار اول به احراز آن مرفق شدند و دستگاه استعمار از آن بکمال خوشی استقبال نمود تا بحیث نقطه اتداء در عملیات آینده از آن کار بگیرد. متذکره زمان شاه برای دفع تشنجات وقت از حساب بیرن نبود ولی این تصمیم شیرازه قدرت دولت سد و زائی افغان را پراکنده ساخت، ازین روز به بعد تحریکات دستگاه استعمار در اغوای سکه ها، تشویق رنجیت به تشکیل حکومت علیحده، ضربات شدید به نفوذ و اقتدار دولت افغانی در پنجاب و وارد نمودن بعد تر تسلیح تسوئ آن هنوز هم بیشتر و شدید تر محسوس شد.

طرح باغ و قصر شاهی قبل برین دیدیم که زمان شاه در طی سال
در کابل : ۱۳۰۹ و ۱۰-۱۱ هجری قمری او! مری به
امراحداث باغ و بنای جان نثار خان در باب عمارت چهار ستون
قصر به و فادار خان وزیر کاخ بهاری بنگله چوبی (چربتره) صادر کرد

اعظم داده شد: و هر دو کماخ و باغهای مر بوطه آن در

این قصر در ۱۲۱۳ در سال ظرف سال های ۱۲۱۰ به پایان رسید.

هفتم سلطنت زمان شاه در ۱۲۰۸ یعنی در سال دوم امر احداث

تکمیل شد. قطعه فر دوس باغ قشنگ و عمارت بزرگ و بلند دیگری

گنزار ارم. باب نعیم. اوج از طرف شاه به سردار رحمت الله خان

جنت. قبله دنیا قصر سدوزائی ملقب به وفادار خان که وزیر

جان فرای ۱۲۱۳ ه اعظمش بود داد میشود که در پایان سال ۱۳۱۳

تمام می شود (۱)

واضح نمی توان گفت که باغ و کماخ مذکور که حتماً در کابل

وقوع داشت در کدام گوشه شهر طرح شده بود. با اینکه تعریف آنرا

در پارچه منظومی در لفافه قصیده می شنویم با قبول هر گونه اغراق

شاعرانه باز هم گفته می توانیم که هم باغ و هم قصر که بسعی و مجاهدت

بزرگترین شخصیت عصر زمان شاهی یعنی وزیر اعظمش احداث و تعمیر

شده بود زیبا ترین و قشنگ ترین باغ و کماخ شاهی کابل در یک و نیم

قرن قبل بشمار می رفت. *گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

همانطور که وصف آبادیها و باغهای عصر زمان شاه را از زبان شاعر

معاصرش میرزا اعل محمد عاجز شنیده ایم اینک درین مورد هم بسنخندان

شیوای او گوش باید داد: (۲)

یاد شاه دهر سلطان جهان شاه زمان

آنکه بر در گاهش اسکندر بود کمتر گدای

آن سپهر جاه را خور شید تابان از شرف

می کند کعب شرف از سایه اش چتر همای

(۱) صفحه ۴۸۳ کتاب درة الزمان مؤلفه بنا علی عزیز الدین و کیلی فوفلزائی ملاحظه شود.

(۲) صفحه ۳۹۳ - ۳۹۴ دیوان قلمی میرزا اعل محمد عاجز کابلی

آنجو ان بخت فریدون مر تبت کز عقل نیز
 شد ز اطفاف خدا ملک خدا را کد خدای
 امر فرمان شد به کابل بهر طرح کلبشنی
 باو فادار آن وزیر اعظم فرخنده ر ای
 ریخت طرح باغ و قصری آنچنان کز دیدنش
 می کند معمار فطرت گم ز حیرت دست و پای
 طرفه باغ خرم و شاداب و سرسبز و لطیف
 بو المعجب قصر رفیع روح بخش دلکشای
 هر رواقش در نظرها راست چون مجراب عشق
 هر خم طاقش چو ابروی بتان طاقت ر بای
 می رود تا آسمان بسالا ز سیر رفعتش
 گزنگه از دیده چون فواره می لغزد ز جای
 صفحه حسین خیمه بانها از جوش چمد و لست
 حوض آبش از صفا آینه حیرت نمایی
 از فضای او بود آب و هوای باغ خلد
 طبع را فرحت فزای و سینه را کلفت زد ای
 هر که باشد آرزوی سیر جنت در دلش
 گوهر آرزو خویش بیزون و درین جنت در ای
 لطف دیگر کرد تا سلطان دین چون نو بهار
 ماند اندر دیده آن قصر چون خورشید بای
 سر بگر دون سود شان آن عمارت کز شرف
 بهر شوقش کرد چون مژگان بچشم مهر جای
 یارب این قصر و عمارت تا جهان بنا شد بسود
 ساو جود دولت سلطان عالم دیر پهای
 بر لب احباب دایم قاه قاه خنده بساد
 دشمنان را با دروزی گریه های های های

از بنای باغ و تاریخ تمام قصر باغ
گفت در يك بيت عاجز چون دو مصرع جا بجای
قطعه فردوس، گلزار ارم، باب نعیم

اوج جنت، قبله دنیا و قصر جان فزای

از روی مصرع اول تاریخ احداث باغ که عبارت از سال ۱۲۰۸ هجری
قمری می باشد بدست می آید و از مصرع بعد تا رینج تکمیل قصر مذکور
روشن می شود و طبق آن می توان گفت که به سعی و توجه وزیر اعظم و
فادار خان عمارت مذکور در پایان سال ۱۲۱۳ هجری قمری به اتمام رسید.

مراجعت زمانه کابل یاد شاه سدو زائی زمانه شاه، را جای

حرکت شاه بطرف قندهار سک رنجیت سنگ را بحیث نایب الحکومه

کشف تو طه : دولت افغانستانی در لاهور

حجره میان غلام محمد مقرر کرد و بعزت نبودن وقت کافی کمک

اسخوان شکنی عظیم به شاه دهلی و استقرار مجدد او را بر تخت

در میان سر داران افغانی پیش شاهنشاهی بود وقت دیگر گذاشته راه

مراجعت کابل پیش گرفت و عمده امور و در بهر شان (۳۰ جنوری ۱۷۹۹)
حکومت آنجا را به برادر عینیش شجاع الملك تفویض کرد و خود بطرف
کابل حرکت نمود.

این مراجعت شاه از پنجاب با زبانی علت نبود و همان عامل همیشه گی اضطراب
در غرب او را به تشویش افکند. اگر آقامحمد خان قاجار وفات نموده
بود بجایش فتح علی شاه بر تخت نشسته بود. اگر مرزا مهدی علیخان خسته
شده بود هیئت سر جان ملکم طریق طهران را در پیش گرفته بود و عناصر
داخلی باز همان محمود و پسر و برادرش باردیگر خود را به طهران رسانیده
و از هم آهنگی این همه واقعات طبعاً چیزی بروز کرد. نبی بود که شاه زمان

را مجبور کرد از کنار های جیلیم فوری بدکا بل مراجعت کند. مستر تیت انگلیس می نویسد: (۱) « علت مراجعت ناگهانی و سریع زما نشاه از لاهور و پشاور در جنوری ۱۷۹۹ بطرف کابل، حرکت فتح علی شاه قاجار با سپاه زیاد به همراهی شهزاده محمود بطرف خراسان بود که هدف اول حمله آنها سبز اواری و نیشاپور بشمار میرفت « مولف انگلیسی مذکور بی پرده می نویسد که: « تهدید پیشروی افغان هادر تمام هند اضطراب تولید کرد و حمله های هر ساله شاه زمان بر طانوی هارا به تشویش زیاد افکنده و رفع آن مخارج زیاد نظامی را ایجاب میکرد. برای ناگهام ساختن نقشه های جا و طلبانه دولت سدوزائی در هند، مامورین بر طانوی مهدی علیخان یک نفر از تاجر های معروف بمبئی را به دربار شاه قاجار فرستادند. این همان شخصی است که به صفت نماینده کمپنی هند شرقی وارد بوشهر شد و از آنجا شبکه های جاسوسی و تحریکات خود را به دربار قاجار انبساط داده فعالیت های این تاجر که مال التجاره اش تحریک و اغوا و جاسوسی بود در دربار قاجار در عصر آقا محمد خان دیده شد و اینک در زمان پسرش فتح علی شاه دیده میشود چون شهزاده محمود بهترین اله برای علمی ساختن این نقشه ها بشمار میرفت اینک فتح علی شاه و شهزاده محمود بار دیگر طریق خریشان پیش گرفتند و در اثر اطلاعی که شهزاده قیصر والی هرات و میرافضل خان نایب او به زما نشاه فرستادند پادشاه افغان از پیمجایب بقوریت به کابل بر گشت.

مامورین بر طانوی کابل که از بس از حمله های متواتر زما نشاه و نقشه های وی متوحش شده بودند به کابل روانی های مهدی علیخان اکتفا نکرده کپتان مالکم (سرجان مالکم) معروف را هم در راس هیئتی بطرف ایران فرستادند، چون او از لشکر کشی های ناپولئون بطرف شرق و هند بلند شده بود انگلیس ها و اراخطا و مشوش شده بودند که مبادا نفوذ سیاسی و نظامی فرانسوی با ایران قاجاری و افغانستان سدوزائی

(۱) صفحه ۱۱۰ کتاب سلطنت افغانستان تالیف «تیت»

هم آهنگ شود. طبعاً در چنین صورتی کار انگلیس ها در هند ساخته میشود ولی
 «اتیلیجنت سرویس» خیلی زودتر از آن بود که این دست ها بهم بکجا شود
 پروگرام هیئت مالکوم سه نقطه اساسی داشت (۱) اتخاذ تر تیبانی باشاء قاجار
 که هند از حمله هر ساله افغان ها مصون شود (۲) برهم زدن امکان نقشه
 همکاری فرانسوی و ایرانی (۳) استقرار روابط تجاری انگلیس با ایران
 و کمک به کشور مذکور ازین راه.



زما نشاء در هفت سال اول سلطنت انی آرام نما ندوبسیار کم اتفاق افتاد
 که چند ماه مسلسل در بالا حصار کابل باشد علت این اضطراب که از حلقه
 در بار شروع و به کل مملکت پهن و گسترش داشت در ظاهر هر هکدام
 مخالفت برادران و امر او سرداران هر چه باشد علت اصلی همه پیش آمدهای سوء را
 اعم از مخالفت برادران و جنبش ها و تعرض های سبک و قاجار همان تحریکات مخفی
 دستگاه استعمار میدانییم. شبهه نگی نیست که در داخل مملکت مملکتی که در
 آن فرزندان تیمور شاه ادعای پادشاهی داشتند و امر او اعیان قومی بیکدیگر
 تمکین نمیکردند و حرص و آرزو خود خواهی همه جا دیده میشد و بعد از
 قتل وزیر شاه ولی خان و پسرانش از طرف تیمور شاه کشف آرائی سائر اشا بر
 علیه سدوزائی ها احساس میشد تعمیم از اکثر کسباری بود مستحقین.

در سال ۱۲۱۴ هجری قمری (مطابق ۱۷۷۹ م) خین توقف زما نشاء در قندهار
 واقعه نئی رخ داد بی سابقه و هول انگیز، انشی در قلب افغانستان در گرفت
 که زبانها آن در طول یک قرن (سه ربع اخیر قرن ۱۸ و ربع اول
 قرن ۱۹) مشتعل بود و مشتعل تر شده میرفت. دست در موقع حساسی که
 افغانستان برای مقابله با پیش آمدهای سوء شرق و غرب احتیاج به همکاری آبناء
 خود داشت بی اتفاقی در میان آمد که اساس سلطنت زما نشاء را واژگونه
 ساخت و کشور را از خدمتگزاران ری عدم از فرزندان لایق آن محروم
 ساخت.

منابع تاریخی چه شرقی و چه غربی تاحدی زیاد علت بروز این واقعه را
 به سردی شاه نسبت به سران قومی خصوصاً بارک زائی هامیدانند و علت آنرا
 به جاه طلبی وزیر اعظم او سردار رحمت الله خان ملقب به وفادار خان نسبت میدهند.
 بدین ترتیب که گوئی طبق آن منابع شاه متمایل بود که به تدریج دست
 بارک زائی ها از کار کشیده شود و وزیر اعظمش سردار رحمت الله خان
 با حس خود خواهی و جاه طلبی که داشت برای اینکه بیشتر کسب قدرت
 کند در تقویت این منفی دوره با شاه هم نموائی میکرد و حتی شاه را تحریک می نمود.
 شبیه می نیست که میان سردار پاینده خان بارک زائی و سردار رحمت الله خان
 سدوزائی و در نتیجه میان طرفداران ایشان نقاضت های شخصی روز بروز کسب شدت
 میکرد. شبیه می نیست که سائر رجال بزرگ درباری به همان علتی
 که ذکر شد علی العموم به سردار رحمت الله خان بنظر خوب نمینگرستند
 سوالی که بغاظر میکند و موافقان را دچار حیرت کرده است این است
 که چطور زما نشاه مرد خدمت گذاری چون سردار پاینده خان را که از بدو
 پادشاهی در تقویت سلطنت او صرف مساعی نموده بود کم کم از نظر انداخت
 و چطور حاضر شد که برای خاطر وزیر خود خواه که نقطه ضعیف
 دیگری هم داشت «۱» جمعی از شخصیت های بزرگ را از خود ناراض کند؟
 قرار یکده در همه ماخذ نوشته شده از ما نشاه در هم نموائی زیاد با وزیر خود
 سردار رحمت الله خان محبوبیت زمان شهزاده گی و اوائل سلطنت خود را
 در میان امر او و رجال بزرگ از دست داد و در اثر تضعیف بارک زائی ها
 و فشار و تعدی کار به جائی کشید که سردار پاینده خان و جمعی دیگر از
 شخصیت های متمفذ در صدد برآمدند تا او را از سلطنت خلع کنند.
 وزیر او سردار رحمت الله خان را نا بود سازند و شهزاده شجاع را به سلطنت
 انتخاب کنند با در پیداشدن این افکار در داخل مملکت شبیه می

(۱) عروج بارک زائی ها تا بلف الایس بر ایس ترجمه ع. بیژواک و م. صدیق ملاحظه شود

نیست باری از دخالت دستگام استعمار که دایم در پی تضعیف و برانداختن سلطنت زمانشاه بود بی اعتنا نباید گذشت. این فقیر هندی میان غلام محمد که سران ناراض قومی در قندهار برای ملاقات های مخفی و طرح نقشه های خود در حجره او جمع میشدند کی بود؟ بعد از کشف توطیه و قتل سرداران قوم از طرف زمانشاه چطور در روزی که کشتگان در میدان قتل گناه افتاده بودند مخفیانه به کامیابی فرار کردند؟ و باز چطور در بلوچستان دستگیر شد و به امر گماشتگان وزیر اعظم بقتل رسید؟ چون تاریخ افغانستان در طی قرون ۱۸ و ۱۹ و بعد از آن، از این گونه فقیرها جعلی و مرموز که در امور سیاسی دخالت داشته اند بسیار دیده و در موضوع مورد بحث (حجره) او کما نون ملاقات های مخفی و طرح نقشه ها بوده و خود او هم بعد از فرار مخفیانه بقتل میرسد بی ارتباطی به دستگام استعمار نمیدانیم.

بهر حال علت ظاهر در چو کلمات داخلی تاریخ افغانستان همان مسایل داخلی است که در پیشاپیش آن سردی شاه را با بار کزائمی ها و گرم گرفتن او را با سردار رحمت الله خان وزیر اعظم می شمارند و مرام اختلا فیون این بود که شاه خلع و عوض او برادرش شجاع الملك حکمران پشاور به پادشاهی انتخاب شود و رژیم شاهی انتخابی روی کار آید و اقتدار شاه تجدید شود و وفاداران (سردار رحمت الله خان) به قتل برسند، در میان کما نون که درین مذاکرات شامل بودند به نام های ذیل بر میخوریم سردار پادشاهی خان ملقب به سر فر از خان اسلام خان ضبط بیگی محمد عظیم خان و لد میر هزار خان - خدمت خان سر کمانی نور محمد خان امین الملك با بری، امیر اسلان خان جوا نشیر (۱) جعفر خان جوا نشیر، خضر خان علیزائی، یوسف علیخان خواجه سرا، میرزا محمد شریف خان منشی باشی، محمد زمان خان رکاب باشی، میان غلام محمد فقیر یا تا جر هندی و غیره. این نفری مخفیانه در حجره میان غلام محمد هندی جلسه نمودند و نقشه اخیری ایشان چنین بود که محمد عظیم خان الکوزائی رحمت الله وزیر اعظم را در حین گردش و شکار در (تور وزیر) در دو گروهی شهر قندهار بقتل رسانند

(۱) در برخی ماخذ این نام بصورت اسلان خان ضبط شده.

و ارسلان خان و دیگران شاه را دستگیر و خلع نمایند ولی قبل از اینکه نقشه عملی شود میرزا محمد شریف به اتفاق احمدخان بار کزائی مرا تبارا به اطلاع وزیر اعظم رسانید و او فوراً زما نشاه را مستحضر ساخت و فردای کشف قضیه توطئه کنندگان بیکه بیکه به ارگ شاهی احضار شده و بقتل رسانیده شدند^{۱۳} این پیش آمد ناگوار تکان عظمی بود که نه تنها سلطنت زما نشاه بلکه بنیاد سلطنت سد و زائمی را متزلزل ساخت.

اظهارات مادر وزیر اعظم بیشتر متذکر شدیم که اگر شما خذتاریخی سردار رحمت الله خان جاه طلبی های سردار رحمت الله خان وزیر اعظم زما نشاه را در کشتار سرداران قومی و ضعیف ساختن پایه بارک زائی ها مخصوصاً سردار پاینده خان دخیل میدادند اینک اینجا نظریات مادر وزیر اعظم موصوف را به شرحی که سردار محمد عباس خان در کتاب قلمی خود نوشته بنظر خوانندگان گرامی میرسانیم :

«... چند ایام بعد بوم عید شد وزیر اعظم در خانه آمده و عیال وزیر اعظم»
«و برادرانش از برای سلام وزیر اعظم آمدند در این اثنا والدۀ وزیر اعظم»
«در نزد وزیر اعظم آمد. وزیر اعظم از جا برخواست و تعظیم نمود، فرمود»
«خود به سلام می آمدم شما چرا آمدید؟ والدۀ وزیر اعظم فرمود: از برای»
«چند سخن آمدم. سخن اینست که قوم درانی و قزلباش را قتل کردید.»
«گاهی در قوم درانی در ما بین خود تیغ جاری نبود و شما جاری کردید»
«سبب چه بود؟ وزیر اعظم فرمود همین اشخاص که پادشاه قتل نمود»
«دشمن پادشاه بودند و پادشاهی را خراب می نمودند. والدۀ وزیر اعظم»
«فرمود سخن را به تحقیق رسانیده بودید؟ یا نه یا به سخن يك شخص این»
«کار را کردید؟ خوب پادشاه و وزیر بدانند که بیخ پادشاه و وزیر بدر»
«شد» و این پادشاهی بر باد شد، و این علت از برای پادشاه و وزیر ماند»
«در بدر در ملكها اولاد پادشاه و وزیر خواهد بود. کاشکی از بطنم»